

هَومَه ، گیاه - نوشابه - ایزدِ جاودانگی

از اوستا تا شاهنامه ی نقّالان

۱. درآمد

اسطوره های کهن ایرانی که بخشهای بیشترِ جداگانه و ناپیوسته یی از آنها در میان متنهای بازمانده ی اوستایی و فارسی ی میانه (پهلوی) یافت می شود، به رَغمِ پژوهشهای ارزنده ی دانشوران ایران شناس و اوستاپژود در سه سده ی اخیر، هنوز به درستی و به گونه یی کارکردی و انداموار شناخته نیست و نمی توان به روشی ساختارشناختی - چنان که برای نمونه در زمینه ی شناخت اسطوره های یونانی یا هندو کارساز و شریخش بوده است - حلقه های پیوندِ جزء به جزء آنها با یکدیگر را بازشناخت و سرانجام نمودار و طرح گسترده ی آنها را به دست آورد.

پس ناگزیر در مرحله ی کنونی ، باید هر جزء ازین مجموعه ی نابسامان و پراکنده را با جزء های دیگر آن سنجید و همه ی پیوندهای احتمالی ی آنها باهم و با دگردیسه های آنها در متنهای تاریخی و ادبی ی پسین و روایتهای سینه به سینه و زبانی ی رایج در میان توده پژوهید تازمینه برای شناختِ گسترده تر و سرتاسری ی آنها آماده شود.

پژوهنده در گفتار کنونی کوشیده است تا یکی از کلیدِ واژه های پراهمیتِ اوستایی ، «هَومَه» را در متنها و روایتهایی از « اوستا » تا « شاهنامه ی نقّالان » برسد و سوبه های گوناگون کارکرد و خویشکاری ی دارنده ی این نام را در همه ی نمودگارهایش از اسطوره تا تاریخ پیژهد و درونمایه و گوهر بنیادین آن را به نمایش بگذارد و چگونگی ی گذارِ این نهاد را از فراسوی هزاره ها تا این روزگار دریافتنی کند. نگارنده درین جُستار، برای روشننگری ی بیشتر و راهیابی به گستره یی فراختر در پویه ی اسطوره شناختی ، نیم نگاهی نیز به اسطوره های همانند در دو فرهنگِ بزرگِ همسایه : هندی و چینی داشته است .

۲. هَومَه در اوستا

در کهن ترین بخش متنهای اوستایی - «گاهان» سرودهای پنجگانه ی «زرتشت» - نام «هَومَه» (گیاه (۱) - نوشابه - ایزد) را نمی بینیم . درین سرودهای دیرینه ، تنها دویار (۲) به اشاره یا به وصف - و نه به نام - از نوشابه ی «هَومَه» سخن به میان آمده و آشامیدن آن که مستی می آورد و نوشنده را به کارهای زشت و ناروا برمی انگیزد ، به سختی نکوهش شده است :

«... آنان (۳) برآن شدند که از دُروندان (۴) یاری خواهند و گفتند که زندگی باید به تباهی کشانده شود تا دوردانده ی مرگ (۵) به یاری [شان] برانگیخته شود . » (۶)

« ای مزدا! ... کی پلیدی ی این می (۷) را برخواهی انداخت که گزبان (۸) بدکار، [مردمان را] بدان می فریبد و فرمانروایان بد، با آن به [دُر] خرد [ی] برسرزمینها فرمان می رانند ؟ » (۹)

اما این نام در « اوستای پسین » بَسامدِ چشمگیری دارد و دهها بار، بریژه در «یسنَه» هاتهای ۹-۱۱ (که بر روی هم «هَومَ یشت» نیزخوانده می شود) بدان برمی خوریم . درین کاربردهای گسترده در متنهای اوستای نو، وصفها و ستایشهایی درباره ی سرشت و منش و خویشکاری ی «هَومَه» آمده که شناختِ این کلیدِ واژه ، بی رویکردِ بدانها و ژرف نگری در آنها شدنی نیست . نگاهی خواهم داشت به این وصفها :

دارای جان تابناک و جاودانه - نیکوترین پیکر درجهان آستومند (۱۰) - آشون (۱۱) - دوردارنده ی مرگ - گیتی افزای - ستوده ی سوشیانتها (۱۲) - نیک - مزداآفریده - خوب آفریده - راست آفریده - درمان بخش - خوب گنش - پیروز - زرین - زرین برگ - نرم شاخه - بهترین و شادی بخش ترین آشامیدنی - افزایشده ی سرخوشی ، دلیری ، درمان ، بالندگی ، نیرومندی ی تن و فرزاندگی - زور و نیرو بخشنده به دلیران اسب تازنده در پیکار - دهنده ی پسران نامور و فرزندان آشون به زنان زاینده - بخشنده ی پاکی و فرزاندگی به آموزندگان نسکها (۱۳) - بخشنده ی شوهران پیمان شناس به دوشیزگان دیرزمانی شوی ناکرده مانده - شهریار کامروا - داننده ی بسیار سخنان راست گفته - بی نیاز از پرسش سخنان راست گفته - دارنده ی کشتی ی ستاره آذین مینوی - کمر بر میان بسته و هماره بر ستیغ کوه پناه و نگاهبان منتره (۱۴) - دارنده ی نیرو و پیروزی و گشایش بس رهایی بخش - پهلوان گیاهان خوشبو - گیاه خوب مزداآفریده - سرچشمه ی آشه - آشه پرور - آن که کمترین نوشابه آش کشتن هزار دیو را بس است - نابودکننده ی هرگونه آلودگی - آن که نوشابه اش رامش آشه در پی دارد و سرخوشی ی آن ، تن را سبک کند - دلیرآفریده ی دادار - پدیدآورده ی خداوندگار هنر - پُرشیرد و گوناگون و زرد رنگ رسته در کوهها - آن که درمانهایش با خوشی ی بهمن پیوسته است - بزرگ کننده ی منش درویش و توانگر به یکسان - به آیین آشه نهاده - بُرزمند - شهریار زیبای زرین چشم - ستاره آذین مینوی - آن که دربردارنده ی شاخه یی از آن ، در جنگ از بند دشمن رهایی یابد - پیروزمند آزارشکن - برخوردار از درمان آشی (۱۵) - برخوردار از درمان چیستا (۱۶) - برخوردار از درمان مزدا - بی آلاش - آشون سرشت - برازنده ی زیبا و رویدد در سرچشمه ی آبهای اوردیسوره اناهیته .

خواننده و پژوهنده ی متنهای اوستایی از خود می پرسد: چگونه نوشابه یی که زرتشت، بنیادگذار دین مزدآپرستی ، آن را چنان آشکار و بی پروا نکوهیده و پیروان دین خود را به پرهیز از آن اندرز داده است ، در متنهای پسین دینی ی همان دین با چنین دامنه یی ستوده شده و به گونه ی بخش جدایی ناپذیری از آیینهای پرستش و نیایش دینی درآمده و حتا به پایگاه ورجاوندی رسیده و نمودگاری ایزدی یافته است ؟ این ناهمخوانی ی چشمگیر ، ریشه در کجا دارد ؟

۳. سومه (= هومه) در دین هندوان

دانشوران اوستاشناس در شناخت این چگونگی به فراسوی زمان « زرتشت » - از هزاره ی دوم پیش از میلاد بدان سو - روی آورده و اسطوره ها و آیینهای دینی ی مشترک آریایی (هندو- ایرانی) را کاویده و بررسیده اند . ازین پژوهشهای اسطوره شناختی درمی یابیم که بر بنیاد سروده های ریگ ودا ، کهن ترین بخش نامه ی دینی ی هندوان ، پیروان آن دین نیز گیاهی به نام «سومه» را می شناختند و از تخمیر آفشره ی آن نوشابه یی می ساختند که برای خدایان پیشکش می بردند و برهمنان آن را می نوشیدند و شورانگیزی و شادی بخشی ی آن را برای خود ، مایه ی بزرگی و سرافرازی می دانستند . وصف این نوشابه و ستایش و پرستش نمودگار خدایی ی آن در ریگ ودا جای بزرگی دارد و نزدیک به تمام یک « ماندالا» (۱۷) ویژه ی آن ست .

«سومه» در گذار زمان به پایگاه خدایی فرارفت و نماد بی مرگی و درمان بخش همه ی بیماریها و بخشنده ی داراییها و سالار دیگرخدایان شد وحتا دارای اینهمانی با هستی ی برترین به - شمارآمد و آن را « شهریار گیاهان » خواندند و فرایند آماده سازی ی نوشابه ی آن ، خود یک آیین پرستش و قربانی و افزارهای ویژه ی این کار ، ورجاوتد شمرده شد . (۱۸)

همانند چنین رویکردی را در میان ایرانیان به « هومه » و فرایند آماده سازی ی نوشابه ی آن و افزارهای ویژه ی این کارمی بینیم . بایستگی ی بودن این نوشابه در همه ی یزشن ها یا جشنها (آیینهای پرستش و قربانی) در سرتاسر اوستای پسین ، کمترین شکی در آیینهمانی ی آن با همتای هندی اش و یا - بهترگوییم - یگانگی ی خاستگاه آن در میان دو قوم برجا نمی گذارد و روتد همتراز آیینهای ویژه ی این گیاه - نوشابه - ایزد را در دینهای هندوان و ایرانیان به خوبی نشان می دهد .

۴. ژرف باوری به پرستشهای کهن در برابر نوآوری ی زرتشت

آشکارست که زرتشت دراندرزها ورهنمودهای نوآورانه اش می خواست کاربرد نوشابه ی « هومه »

در آیینهای ستایش و پرستش و قربانی را براندازد و مردمان را از مستی بی بند و بار و هیجان - زدگی بی مهار و در نتیجه رفتار خشونت آمیز با چارپایان و قربانی کردن هزاران ستور برای خدایان ، بازدارد و راه و روشها و آیینهای خردپذیرتری را جایگزین شیوه های کهن بیابانگردان کند . اما ریشه های ژرف و گسترده ی باور به آیینهای دیرینه ، نیرومندتر و اثربخش تر از اندرزا و رهنمودهای زرتشت بودند و ازین رو دیرپایی و بخشهای پسین اوستا بر بنیاد همان نگرشها و باورمندیهای باستانی شکل گرفت و همه ی ایزدان و ایزدانوان کهن و از جمله « هومه » درپایگاه ترین خدایی ی خود، جاجوش کردند و درذهن و ضمیرایرانیانی که خود را پیرو زرتشت می شمردند ، همچنان وزجاوید و ستودنی و پرستیدنی ماندند . با چنین گرایش و باور ریشه دار و نیرومندی به آیین « هومه » ، جای شگفتی نیست که سرایندگان سرودها یا یشتهای ویژه ی ستایش و پرستش این گیاه - نوشابه - ایزد ، برای روزآمد کردن باورهای خود ، پای خود زرتشت را نیز درین آیین به میان کشیده اند . در سرآغاز یسنه ی نهم (درآمد «هوم یشته ») می خوانیم :

« به هاونگاه که زرتشت [پیرامون] آتش را پاک می کرد و می آراست و گاهان می سرود ، هوم نزد وی آمد و خود را بدو بنمود .
زرتشت از او پرسید :

- کیستی ای مرد که با جان تابناک و جاودانه ی خویش ، به دیدگان من نیکوترین پیگیری می نمایی که در جهان استومند دیده ام ؟ آنگاه هوم آشون دوردارنده ی مرگ ، مرا پاسخ گفت :
- ای زرتشت ! منم هوم آشون دوردارنده ی مرگ .
ای سپستان ! به جست و جوی من برآی و از من نوشابه بگیر . مرا بستای ؛
آنچنان که واپسین سوشیانتها مرا خواهند ستود . » (۱۹)

۵. هوم دگردیسه ی هومه در شاهنامه

وصفها و ستایشهای هومه در اوستای پسین - که در دومین بخش این گفتار آمد - می توانند به کوتاهی بیانگرچگونگی ی رویکرد ایرانیان به این نهاد ایزدینه باشند. اما «دور دارنده ی مرگ» یا - به دیگرسخن - «بخشنده ی زندگی ی جاویدان» از همه ی وصفها برجسته تر و چشمگیرترست و در فرایند دگردیسه ی هومه ، گیاه - نوشابه - ایزد اوستایی به هوم ، پارسای (عابد) کوه نشین در ادب فارسی ی نو ، این صفت نمایان و کارکرد بنیادی را همچنان ویژگی اصلی ی هوم می بینیم .

در شاهنامه این نام را تنها در پایان داستان جنگ بزرگ کیخسرو می یابیم که یازده بار تکرار شده است . جزین ، در هیچ جای دیگر کتاب ، نام و نشانی از او در میان نیست . وصفها و ستایشهای ویژه ی هوم در شاهنامه چنین ست : نیک مرد - ز تخم فریدون آموزگار - پرستنده - بافر و بُرز کیان - جای گرفته در بُرز کوه - پشمینه پوش - پرستار دارنده یزدان پاک - مرد پرهیزگار - جای دارند بر تیغ کوه - از ایزدپرستان - مرد یزدان پرست و مرد دین دار .
درین داستان شاهنامه ، پدیداری و خویشکاری و کارکرد هوم نقش کلیدی دارد و بدون آن ، فرایند دراز و دشوار خونخواهی ی کیخسرو برای سیاوش به سرانجام نمی رسد . در داستان می خوانیم : هوم هنگامی که ناله و زاری ی افراسیاب را از درون هنگ زیرزمینی یا غار نهانگاه او می شنود، بی هیچ تردیدی برآورنده ی بانگ را می شناسد و شب هنگام ، به جست و جوی هنگ افراسیاب برمی آید و آن را به آسانی می یابد و با اطمینان به چیره دستی و کامیابی ی خود ، پا به درون آن نهانگاه می گذارد و با توانمندی ی بی چون و چرایی - که از یک عابد گوشه گیر انتظار آن نمی رود - بازوی افراسیاب نیرومند و بی همتا را با کمند می بندد و آن گرفتار را به خواری از پس خود می کشاند و می برد . هوم در پاسخ به بیگناه نمایی ی فریبکارانه ی افراسیاب ، یکایک گناهان و خونریزها و کشتارهای او را از کشتن برادرش اغریوت تا برزمین ریختن خون سیاوش ، پنهانده و داماد خود برمی شمارد و او را سزاوار پادافره و کیفر می خواند . هوم می داند که کشتار افراسیاب بردست کیخسرو روی خواهد داد و هنگامی که بر اثر زاری ی افراسیاب ، بند او را اندکی سست می کند و آن ستمگاره ی نیرنگ باز، خود را از بند می رهااند و به دریا می گریزد، هوم از بازجست او روی نمی گرداند و پس از زمانی درنگ و با به کارستن تدبیری او را از آب بیرون می آورد و دیگریار به بند می کشد و به دست کیخسرو می سپارد .

هَومَ در هنگام سخن گفتن با کیخسرو آشکار می کند که در همان پرستشگاه کوهستانی ی خود ، از رسیدن شهریار ایران به گنگِ دژ آگاه بوده و آرزو می کرده است که وی بتواند بر افراسیاب دست یابد و او را نابود کند و جهان ویران شده را از نو آبادگرداند و ازین رو برای پیروزی ی او در پیش یزدان نیایش می کرده تا این که شبی سروش خجسته بر وی پدیدار شده و پرده از رازهای پنهان برداشته و او را به گنگِ افراسیاب و بستن دست او رهنمونی کرده است .

هَومَ سرانجام پس از به پایان رساندن خویشکاری ی شگرفِ خود و سپردن افراسیاب دریندبسته به کاووس و کیخسرو، بی هیچ درنگی به گونه یی رازآمیز از برابر ایشان می گذرد و - به گفته ی فردوسی - همدوش با باد ناپدید می شود و دیگر هیچ نام و نشان و سخنی از او در داستان به چشم نمی خورد . (۲۰)

سرتاسر این کارکردِ هَومَ در داستان کیخسرو ، به زعمِ نمودِ انسانی اش در کالبدِ یک پریستار و پارسای کوه نشین ، نشان از خردمه آگاه و منش ایزدینه و توان فرا انسانی ی او دارد و بویژه بنیادی ترین سویه ی سرشت و خویشکاری ی هَومَ ی اوستایی، دوردارنده ی مرگ را آشکارا به نمایش می گذارد . کیخسرو شهریار آرمانی و جاودانه ی ایران ، کشمکش و پیکار و ستیزی دراز و سهمگین و دشوار را برضِ افراسیاب ، کارگزارِ اهریمن همه تنِ مرگ و تباه کننده ی زندگی به سرانجام نزدیک کرده است و درست در آن هنگامه ی هول و در واپسین آوردگاه ، هَومَ ایزدِ جاودانگی و زداينده ی مرگ و نیستی ، همان که بر ستیغ کوههای بُرمند می روید تا زندگی را از تازش نازندگی پاس دارد و جهان هستی را از رامشِ آتشِ برخوردِ گرداند ، زبردست و پُرتوان از بلندای کوهسار فرود می آید و به یاری ی شهریار می شتابد و افراسیاب هراس انگیز (۲۱) ، پتیاره ی اهریمنی و پیکِ تباهی و هلاک را به بند می کشد و به دست او می سپارد تا کینِ سیاهش مینوی را از او بخواهد .

درین داستان ، گریختن افراسیاب از بندِ هَومَ و نهان شدن او در آبهای دریای چیچست ، یادآورِ شنواری و کوششِ ناکام او در دریای وُروگشه (فَراخ کُرت) در پی دست یابی به فرِ ناگرفتنی ی مزداآفریده در سرودِ کهن زامیادِشت است و بیرون آمدن دوباره ی او از آب و گرفتاری ی دیگریاره - اش به بندِ هَومَ ، گریختن او از برابرِ اَپَمَ پَسات ایزدِ تخمه ی آبها را فریاد می آورد که فرِ ناگرفتنی را از چنگِ آن دیوآفریده رهایی می بخشد و به شاخابه های دریای وُروگشه می برد تا همواره از آن خاندانهای ایرانی بماند . (۲۲)

بدین سان فرایندِ دگردیسی ی هَومَ ی اوستا به هَومَ شاهنامه را با برجاماندن بُنمایه ی سرشت و خویشکاری ی این ایزد - هرچند درنمودگاری زمینی و انسانی - درین داستان به روشنی می - بینیم .

۶. هَومَ در شاهنامه ی نقّالان

فروزش چهره ی ایزدِ جاودانگی با سرانجام یافتنِ جنگِ بزرگ و پایانِ شهریری ی کیخسرو و بسته شدن دفتر بخش پهلوانی ی شاهنامه گاهش نمی یابد و در روایتهای پهلوانی ی پسین - که جدا از خاستگاههای مشترک با شاهنامه ، بی شک آپشخورهای ناشناخته ی دیگری هم داشته اند - منش و کنشِ هَومَ با نگاهداشت و پیگیری ی بُنمایه ی کهن - هرچند در کالبدی دگردیسه - نمایان می شود .

در مجموعه ی بزرگی از طومارها و روایتهای نقّالان به نام شاهنامه ی نقّالان به نقل و نگارش مُرشِد عَبّاس زریری (۲۳) ، در داستان کاوه ی آهنگر و فریدون و کوشش و کنشِ آن دو برای سرنگونی ی ضحاک ، می بینیم که هَومَ عابد ، نقشی مهم و کلیدی دارد . (۲۴) درین داستان ، فریدون دور از چشم کارگزاران ضحاک - که در صدد کشتن اویند - در کوه فلک فرسای چین بسر می برد و هَومَ که آگاهیها و تواناییهای شگفتِ فرا انسانی دارد ، در همان کوه ، در نزدیکی ی وی زندگی می کند و به گونه یی راز آمیز بر زندگی ی کنونی و سرنوشتِ آینده ی او تأثیر می گذارد . هَومَ که جامه و کمر و تاجِ شهریری ی جمشید را نهان کرده در صندوقی در اختیار دارد ، همه را به فریدون می سپارد و سپس او را به درون جنگلی می فرستد تا گاؤِ طلّوسِ رنگ ، زاده ی گاؤِ برمایه ، دایه و شیردهنده ی فریدون را بیابد و بر او سوار شود و بدان سان به سراغ کاوه ی آهنگر برود که با سپاهی از ایران بدان سرزمین آمده است و سپس هردو (فریدون و کاوه) به دیدار وی بیایند .

هَومَ در هنگام دیدار با فریدون و کاوه ، برای چیرگی بر ضحاک بدیشان رهنمود می دهد و شیوه ی

ساختن گرزگوسار و چگونگی ی نقش کردن رازنگاره یی از سرگاو بردرفش کایوان رابدیشان می - آموزد و به فریدون سفارش می کند که پیش از روی آوردن به ایران ، کوزه یی را که نوشدارو در آن ست باخود ببرد که به کارش خواهد آمد و نوید می دهد که پس از رسیدن او به شهرباری ، دختر خود را به همسری بدو خواهد سپرد . (۲۵)

با ژرف نگری در جزء به جزء این وصفها و کارکردهای هوم در شاهنامه ی نقّالان ، می توان به زیبایی ی آنها پرداخت و پیشینه ی آنها را تا اوستا و از آن هم دورتر تا اسطوره های هندو - ایرانی پی گرفت . هوم در کوه فلک فرسای چین ، از یک سو همان ایزد هومه ی دارای پایگاهی فلکی (مینوی) ست و از سوی دیگر گیاه و زجائند هومه است که پرستش کوهساران بلند می روید . امّانگزیراین پرسش پیش می آید که چرا درین روایت ، کوه پایگاه هوم در سرزمین چین جای دارد ؟ شاید بتوان پاسخ بدین پرسش را در همآمیختن و همانندیهای میان اسطوره های کهن ایرانی و چینی بازجست . شیر ی گیاه زندگی بخش و مرگ زدای هومه در اوستا سنجیدنی ست با شبنم زاینده ی جاودانگی در اسطوره های چینی که از درختی وابسته به ماد به دست می آید و ایزدبانویی آن را برای پایداری ی زندگی به پهلوانانی چون شین - یی می بخشد . مکّنزی (D.A.Mackenzie) بر آن ست که در اوستا تخمه ی همه ی آبهای روی زمین در ماد ست و تعبیر « آبهای ماد که گیاهان را سیراب می سازند » در اسطوره های ایرانی و « شبنم زاینده ی جاودانگی که در جامی از شبنم سبز ریخته شده است » در اسطوره های چینی ، با هومه ی زندگی بخش در اوستا و سومه نوشابه ی خدایان کهن هند ، دارای خاستگاهی مشترک می نمایند . (۲۶)

این مشترک بودن خاستگاهها را زمانی بهتر درمی یابیم که بدانیم برپایه ی گزارش اسطوره های هندو نیز در دوره های پسین ، نام سومه به ماه ویژگی می یابد و پاره یی از چگونگیهای شیر ی گیاه سومه به ماد انتقال داده می شود که « خداوندگار گیاهان » توصیف شده است . (این وصف ، سنجیدنی است با « شهربار گیاهان » وصف سومه در ریگ ودا و هومه در اوستا) و از آن پس سومه را نگاهبان پرستشها و قربانیها و بازگشت گمراهان به راه راست و سالار ستارگان و گیاه درمان بخش می شناسند (که این وصف آخری را درست به همین عبارت دریاره ی هومه در اوستا هم می بینیم) . (۲۷)

هوم در این روایت ، « نوشدارو » (داروی آن آوش / داروی مرگ زدای) را در اختیار دارد و همراه بردن آن را به فریدون سفارش می کند . این تعبیر ، دگردیسه ی همان صفت بلندآوازه ی هومه ، « دوردانده ی مرگ » (دور آوش در اوستایی) ست . (البته در دنباله ی روایت می - خوانیم که فریدون به سبب شتاب در رسیدن به ایران و چیرگی بر ضحاک ، فراموش می کند که کوزه ی « نوشدارو » را باخود ببرد و تنها بعدها در هنگام زخم برداشتن ایرج آن را به یاد می آورد و فرستاده یی را برای باز آوردن آن به چین و به نزد هوم در کوه فلک فرسا می فرستد و ایرج را با آن از مرگ رهایی می بخشد . همچنین پیشنهاد هوم برای همسری دخترش با فریدون که پس از بازگشت فریدون به ایران و با رفتن آن دختر به ایران صورت می پذیرد ، می تواند نمادی از کوشش هوم برای پیوستن جان فریدون با گوهر جاودانگی باشد که او خود برترین نمود آن ست . هوم درین روایت ، رهنمود واپسین نبرد با ضحاک را به فریدون می دهد . این راهنمایی و یاری ، یادآور خویشکاری ی شرتوتون (= فریدون) پسر آتوشه (= آتیین) در اوستاست که از یاری و پشتیبانی ی هومه برخوردارست و در ستیز سهمناک خویش ، « آژی دهاک سه کله ی سه پوزه ی شش چشم ، آن دارنده ی هزارگونه چالاک ی ، آن دیو بسیار زورمند دُروج ، آن دُرود آسب رسان جهان ، آن زورمندترین دُروجی را که اهریمن برای تباہ کردن جهان آشه به پتیارگی در جهان استومند بیافرید » (۲۸) ازپای در می آورد و به بند می کشد .

می توان بازهم دورتر رفت و این « پتیاره ی سه پوزه ی شش چشم » را در اسطوره های کهن ودایی ی هندوان در پیکر ازدهای هراس انگیزی به نام ویشوَه رویه بازشناخت که گاوان را می کشد و خدایان و شهرباران و پهلوانان به نبرد با او می شتابند . (۲۹) ضحاک شاهنامه ی فردوسی و شاهنامه ی نقّالان نیز نه تنها با همه ی آدمیان و از آن میان با خاندان آتیین (پدر فریدون) در ستیزست و به کشتار آنان می پردازد و آتیین در چنگال کارگزاران یا - به تعبیر فردوسی - روزیانان او دچار هلاک می شود ؛ بلکه گاوان را نیز می کشد که از آن میان کشتار گاو برمایه ، دایه ی فریدون ، چشمگیرست .

پیوند فریدون با میثره (مهر) ایزد فروغ بامدادی و نگاهبان راستی و پیمان و فروکوبنده ی مهر دُروجان (پیمان شکنان) نیز ، شناخته است . آژی دهاک در اوستا (= ضحاک در شاهنامه و روایتهای نقّالان) بزرگترین مهر دُروج (پیمان شکن) در جهان ست و فریدون همچون ایزد مهر ، او را

با گرز گاوسار فرو می‌کود . در شاهنامه، فریدون پس از پیروزی بر ضحاک ، « جشن مهرگان » را بنیاد می‌گذارد و فردوسی آشکارا می‌گوید : «پرستیدن مهرگان دین اوست» (۳۰) پس پیروزی ی فریدون . پیروزی ی مهرست و می‌دانیم که مهر و فریدون ، گونه یی اینهمانی دارند . فر از جمشید گسسته، به سه بهره می‌شود و به یکسان به مهر و گرشاسپ و فریدون می‌پیوندد. (در شاهنامه ی نقّالان ، واگذاری ی تاج و کمر و جامه ی شهریار ی جمشید از سوی هوم به فریدون ، نماد پیوستن فره ی جمشید به فریدون ست.) پیوند مهر با گاو نیز بلندآوازه است . در «مهریشت»، سرود بلند اوستایی در ستایش ایزد مهر، به وصف گرز گاوسار او برمی‌خوریم و در مهربابه ها و دیگر یادمانها و تندیسها و سنگ نگاره های مهرآیینی ی رواج داشته در سرزمینهای باختری نیز همه جا نقشهای گاو و مهرگاوارزن به چشم می‌خورد. همتراز با آن ، پیوند فریدون با گاو و گرز گاوسار را می‌شناسیم و از سوی دیگر، گرز گاوسار را رزم افزار ویژه ی سام گرشاسپ و خاندان اومی بینیم . پس گاو و گرز گاوسار میان فره مندان سه گانه یا - بهتر بگوییم - برخورداران از مرده ریگ فره مندی ی جمشید، یعنی مهر و گرشاسپ و فریدون مشترک ست و در شاهنامه ی نقّالان ، هوم دگردیسه ی ایزد هومه ، نه تنها فریدون را به دست یابی بر گاوطاوس رنگ ، زاده ی گاوترمایه و سواری بر آن رهنمونی می‌کند، بلکه نقشمایه ی ساختار گرز گاوسار را نیز بدومی آموزد. مهر ایزد با این گرز، مهر دُروجان را در گران تاگران جهان ازبای درمی‌آورد . فریدون نیز ضحاک (اژی دهاک) را با همین گرز فرو می‌کود و پرفراز خرسنگهای دماوند سربلند به زنجیری می‌کشد . (۳۱) گرشاسپ و پهلوانان دودمان او (پسر و تبیره اش زال و رستم) نیز آژدهایان و جادوان و دیوان و دیگر پتیارگان اهریمنی را با همین گرز تباه می‌کنند و برپایه ی اسطوره های ایرانی ، در پایان جهان نیز ، هنگامی که اژی دهاک در دماوند بند می‌گسلد و به تباهی ی جهان روی می‌آورد ، گرشاسپ از خواب بوشاسپ برانگیخته ، با همین گرز گاوسار او را درهم می‌کود و جهان را از آسیب چیرگی ی دوباره ی او رهایی می‌بخشد. (۳۲)

۷. برآیند و پایان

بدین سان می‌توانیم در میان لایه های تودرتوی اسطوره های کهن هندو - ایرانی (ودایی - اوستایی) و دریافت ویژه ی حماسه ی ملی ی ایران و روایتهای پهلوانی و نقلهای سینه به سینه ی برجامانده در ژرفای ذهن و ضمیر توده ی مردم و شاهنامه ی نقّالان ، رگه های پیوند میان ایزدان و شهریاران و پهلوانان و رزم آوران و نقشمایه های کارکرد و خویشکاری ی آنان را از کهن ترین نمودهای آنها تا دگردیسه ها و نمادهای پسین شان پی بگیریم و به دست یابی بر ساختار بنیادی ی آنها نزدیک شویم .

ازین جستار ویژه در گستره ی پژوهش کنونی برمی‌آید که هومه ، گیاه - نوشابه - ایزد اوستایی (همتا ی سومه در اسطوره های هندو) در گذر زمان و هزاره ها پس از روزگار اسطوره های - آغازین ، در دوره های تاریخی نیز ، هم در متن حماسه ی ملی ی ایران (شاهنامه ی فردوسی) و هم در روایتهای مردمی و شاهنامه ی نقّالان، به زندگی ی دیربای خود ادامه داده و به رغم همه ی دگردیسیها در لایه های بیرونی و آشکار، در ژرف ساخت خود ، گوهر و بُنمایه ی کهن را پایدار نگاه داشته است . شاید بتوان رازواره ی این دیربایی ی شگفت را در بازتاباندن آرزوی پرشور و همیشگی ی آدمیان به دست یابی بر بی مرگی و جاودانگی یافت .

تانزویل - کوینزلند (استرالیا)

مهرگان ۱۳۷۶

بازبردها و پی نوشتها

۱. در فرهنگهای قدیم مانند بُرهان قاطع ، انجم آرا و آندراج و نیز در کتابهای داروشناسی چون ذخیره ی خوارزمشاهی، تحفه ی حکیم مؤمن و جزآن، هوم را گیاهی دارویی خوانده اند که شبیه به یاسمین ست و شکوفه یی به رنگ تیره دارد و در آن اندکی شیرینی و تیزی هست و برای فروانداختن سنگ مَشانه و نیرومند کردن معدده و جزآن کاربرد دارد . اقرب المَوارد نام آن را هوم المَجوس نگاشته و سبب این نامگذاری را چنین نوشته است : « آتش - پرستان آن را در عبادت خود به کار برند و منافع عجیبی بدان نسبت دهند . » بُرهان قاطع نیز در همین راستا نوشته است : « زردشتیان گاه زمزمه ، شاخی از آن را در دست گیرند . »

اما در پژوهشهای نوین ، دقت بیشتری در شناخت این گیاه به کار رفته است . ایران شناس سوئدی « نیبرگ » (H.S. Nyberg) یا - به گفته ی خود سوندیها - « نی پری » می نویسد : « آنچه امروز به نام گیاه حومه (هوم) به کار می رود ، گیاهی است از گونه، اِندرا (Ephedra) که در کوهستانهای ایران و افغانستان می روید و به بلندی بوته ای کوچک می رسد . به نظر می رسد که پاره ای ویژگیهای پزشکی داشته باشد و مردم آن را به صورت دم کرده به کار می برند برای آن که به آنفیه (تنبکوبی که از راه بینی می کشند) ، شدت بیشتری بدهند . » (-- د . س . نیبرگ : دینهای ایران باستان ، ترجمه دکتر سیف الله نجم آبادی ، مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها ، تهران . ۱۳۵۹) .

در « فرهنگ فارسی » فراهم آورده و ویراسته ی « دکتر مُحَمَّد مُعین » در باره ی هوم می خوانیم : « در تداول عامه در زبان فارسی ، این گیاه را ریش بُز می گویند ... از این گیاه و سایر درختان این تیره (تیره گنتسه Gnetacees/) که به نام علمی اِندرا خوانده می شود ، آلكالوئیدی به نام اِندرین به دست می آورند که اثراتی مشابه آدرنالین دارد و سمیتش از آن کمتر است و برخلاف آدرنالین بیشتر از راه دهان مصرف می شود. »
در باره ی سومه (همتای هندی ی حومه) نیز نوشته اند : از جمله گیاهانی ست که افشره یی شیرگونه دارند؛ بویژه گونه یی از آن که Asclepias acid در آن هست . John Dowson etc., A Classical Dictionary of Hindu Mythology and Religion , Rupa & Co. , Calcutta , 1984)

یادآوری می کنم که نزدیک به دو دهه پیش ازین ، روزی در هنگام گشت و گذار در کوههای خوانسار ، در کنار چشمه ساری ، چوپانی با دم کرده ی گیاهی - که خود ، آن را « زرن گیا » می نامید - از من و دوست همراهم پذیرایی کرد . نوشابه ی لیمویی رنگ و خوش بو و مطبوعی بود و نام آن ، « زرن گیا » را که از وصفهای حومه در اوستاست ، به یاد من آورد .

نام ریش بُز (خُزیش) در شرح چستی ی هوم در « فرهنگ فارسی » چه بسا که دگردیسه ی barzis اوستایی باشد که در اصل معنی ی « بالش » داشته و مفهوم آیینی ی آن ، بستری از گیاهان بوده که گوشت قربانی برای ایزدان را بر آن می گسترده اند و همتای آن در ودهای هندوان barhis خوانده می شده است . (-- اِسمیل بنونیست : دین ایرانی بر پایه متنها ی همن یونانی ، ترجمه دکتر بهمن سرکاراتی ، ص ۲۲) شاید زمانی شاخه - های گیاه حومه به منزله ی بَهِیس به کار می رفته است .

در اوستا و متنها ی فارسی ی میانه همچنین از درختی اسطوره یی به نام هوم سفید یا گوگرن نام برده شده که در میان دریای دُودگشه (فَراخ گرت) روئیده است و یک ماهی ی بسیار بزرگ و نیرومند به نام گز در برابر گزندسانی ی اهریمن و کارگزارانش ، از آن نگاهبانی می کند. در بُندیش آمده است که ایزد هوم در گوگرن ست و فوشگردساز (نوسازی ی جهان و زندگی در پایان گردش گیتی) به یاری ی آن انجام می پذیرد ؛ بدین سان که از پیله گاوی به نام هَکبوش و هوم سفید ، خوراکی به نام اَنوش (پی مرگی ، جاودانگی) درست می کنند و به همه ی مردمان می دهند و آنان براه آن جاودانه می شوند. « در همین کتاب، درخت گوگرن دشمن پیری و زنده گر (زندگی بخش) مردگان و اَنوشه گر (جاودانگی بخش) خوانده شده است . (-- بُندیش ، گزارش مهرداد بهار، صص ۶۵ ، ۸۷ ، ۹۰ ، ۱۰۰ و ۱۱۴) . درباره ی پیوند گوگرن یا هوم سفید با حومه و اهمیت آن در اسطوره ی ژریت (= ژرتئون = فریدون) نخستین پزشک و درمانگر جهان ، -- وندیداد ، فرگرد ۲۰، متن و پی نوشت ، در: اوستا ، کهن ترین سرودها و متنها ی ایرانی ، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه ، انتشارات مروارید، چاپ سوم ، تهران . ۱۳۷۶ ، ج ۲ ، صص ۸۷۵ ، ۸۷۸ .

افزون بر حومه در اوستا به همکرد پَرهومه نیز برمی خوریم که در پهلوی و فارسی پَرَاهوم گفته شده و معنی ی آن هوم دیگر ست . پَرَاهوم افشره ی گیاه هوم و افشره ی گیاه دیگری به نام هَذَا نِیتا (= هَکْپاک در پهلوی ، گیاه ناشناخته ی خوش بویی که برای گزندایی و از میان بردن بوهای ناخوش به کار می رفته است .) و آب زور (آب تقدیس شده در نیایشگاه) و شیر است که در آیینهای ستایش و نیایش و قربانی برای ایزدان کاربرد دارد . در بسیاری از جاهای اوستا ، هوم و پَرَاهوم همراه یکدیگر آمده است .

۲. یسنه ۳۲ ، بند ۱۴ و یسنه ۴۸ ، بند ۱۰ .
۳. دشمنان و ستیهندگان با رهنمودها و اندرز های زرتشت .
۴. دروغ پرستان ، پیروان راه دُروج (دروغ) و ناراستی .
۵. وصف حومه ست که گمان می رود زرتشت آن را به طعنه و طنز درین سرود آورده باشد .
۶. اوستا ، همان ، ج ۱ ، صص ۲۶ ، ۲۷ .
۷. می (= باده ، شراب) درین سرود ، اشاره ی پوشیده ی زرتشت به نوشابه ی مستی آور حومه ست .
۸. عنوان یا لقب گروهی از دشمنان پیام آوری ی زرتشت است .
۹. اوستا ، همان ، ص ۶۷ .
۱۰. جهان آستومند : جهان مادی در برابر جهان مینوی یا گیتی در برابر فراگیتی .
۱۱. اَشون : پیرو راه اَشه (اَشه : راستی و درستی و سامان آرمانی ی جهان و زندگی) .

۱۲. سوشیانت یا سوشیانتس به معنی ی سودبخت و سودرسان ، لقب سه تن از واپسین رهایی دهندگان جهان ست که در آغاز آخرین هزاره های دوزجهان ، از تخمه یا قره ی زشتت به جهان می آیند . (--) بُندُش ، گزارش مهرداد بهار ، به رهنمود نامنامه)
۱۳. در اوستا نَسک به معنی ی بخش یا فصلی از یک کتاب ست و اوستای کهن را فراگیر ۲۱ نَسک می دانسته اند .
۱۴. منثورَه : گفتار ورجاوند ایزدی .
۱۵. اَشی در اوستا و آرت یا آرد در پهلوی ، نام ایزدبانوی دارایی و توانگری و پاداش و گنجور آورده مزداست . او را دختر اهوره مزدا خوانده اند.
۱۶. چِستا به معنی ی دانش و فرزاندگی و آگاهی و نام ایزدبانوی دانش ست . او را نیز دختر اهوره مزدا خوانده اند .
۱۷. mandala در سنسکریت به معنی ی دایره و به تعبیری گسترده تر نقش رازآمیز و نمادین جهان هستی ست که از دایره یی با چهارگوشه یی در درون آن شکل می گیرد . همین واژه را به معنی ی هریک از بخشهای نامه ی کهن ریگ ودا نیز به کار می برند و برپایه ی یک بخش بندی ، آن کتاب ۱۰ ماندالا را دربر می گیرد .
۱۸. دریاره ی سومه و آیینهای ویژه ی آن در دین هندویی -- فرهنگ اسطوره شناسی و دین هندو ، نام برده در پی نوشت ۱ .
۱۹. یسنه ۹ ، بندهای ۱ و ۲ ، اوستا ، همان ، ج ۱ ، ص ۱۳۶ .
۲۰. شاهنامه ، به کوشش جلال خالقی مطلق ، دفتر چهارم ، صص ۳۱۳ ، ۳۲۱ ، بب ۲۲۳۱ - ۲۳۴۷ .
۲۱. نام افراسیاب در اوستا فَرَنگَرِیْن است و معنی ی کسی که هراس برانگیزد دارد . در شاهنامه نیز در وصف شگفتی ی توش و توان افراسیاب و قول انگیزی ی کُنش او از زبان زال می خوانیم : « ... که آن تُرک در جنگ نَرَزدهاست / دم آهنج و در کینه ابر بلاست » (شاهنامه ، همان ، دفتر یکم ، ص ۳۴۷) و در یکی از دستنوشتهای شاهنامه ، دریاره ی او آمده است : « شود کوه آهن چو دریای آب / اگر بشنود نام افراسیاب » (شاهنامه . چاپ مسکو ، ج ۲ ، ص ۶۴ ، پی نوشت ۱۲) .
۲۲. اوستا ، همان ، ج ۱ ، صص ۴۹۵ ، ۴۹۷ .
۲۳. همان جا ، ص ۱۳۷ .
۲۴. نگارنده ی این گفتار، از سی سال پیش ازیں ، دست اندر کار ویرایش متن یگانه دستنوشته این کتاب ست . برای آشنایی ی گسترده با این اثر -- داستان رستم و سهراب ، نقل و نگارش مرشد عباس زری ، ویرایش جلیل دوستخواه ، انتشارات توس ، تهران ، ۱۳۶۹ .
۲۵. در دستنوشته شاهنامه ی نقّالان نام و گزارش کارکردِ حوم در داستان کشته شدن افراسیاب به دست کیخسرو نیز آمده است که جز پاره یی دیگرگونیهایی جزئی و افزوده های ویژه ی این روایت، تفاوت بنیادی با گزارش شاهنامه ندارد . جدا از آن -- تا آن جا که من بررسیده ام -- حوم در هفت جای دیگر از این زنجیره روایتها پدیدار می شود و نقش و کُنشی کارساز دارد .
۲۶. -- جلیل دوستخواه : کاوه آهنگر به روایت نقّالان . ایران نامه ۱۰ : ۱ ، زمستان ۱۳۷۰ و بازچاپ آن در مجموعه ی « تن پهلوان و روان خردمند » ، ویراسته ی شاهرخ مسکوب ، انتشارات طرح نو ، تهران ، ۱۳۷۴ .
۲۷. ج.ک. کویاجی : آیینها و افسانه های ایران و چین باستان ، ترجمه جلیل دوستخواه ، سازمان کتابهای جیبی ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۶۲ ، صص ۴۶ ، ۴۷ .
۲۲. -- فرهنگ اسطوره شناسی ی هندو ، نام برده در پی نوشت شماره ۱ .
۲۹. اوستا ، همان ، ص ۱۳۸ .
۳۰. مهرداد بهار : پژوهشی در اساطیر ایران ، ص ۱۵۳ .
۳۲. برای دست یابی به تحلیلی فراگیر و روشنگر از اسطوره ی فریدون و بنیادها و پیوندهای آن و منش و کُنش فریدون ، -- شاهرخ مسکوب : فریدون فرّخ ، ایران نامه ۵ : ۱ ، پاییز ۱۳۶۵ ، صص ۱۲ ، ۴۶ و بازچاپ آن : شاهرخ مسکوب ، چند گفتار در فرهنگ ایران ، نشر زنده رود، تهران ، ۱۳۷۱ ، صص ۲۷ ، ۸۲ .
۳۳. برای آگاهی ی بیشتر دریاره ی گرز گاوسار -- پروندس او. هاریر : گرز گاوسار در ایران پیش از اسلام ، ترجمه امیدملاک بهبهانی در مجله ی فرهنگ ، نشرته ی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، کتاب هفتم ، تهران . پاییز ۱۳۶۹ .